

نمی‌دانم شما می‌خواهید چه کنید! «همچنین چند نفر از خانواده‌هایی که بچه‌دار نمی‌شدند، پیشنهاد می‌دادند یکی دو تا از بچه‌ها را ببرند اما پاسخمان این بود که نمی‌توانیم پاره‌های تنمان را بدهیم؛ حتی فکرش را هم نمی‌توانیم بکنیم. جادار از دکتر مختاری، متخصص نوزادان که تلفنی راهنمایی و مشاوره می‌دادند، تشکر کنم.

یکبار ناشکری کردم، اما پشیمان شدم

وی ادامه می‌دهد: راه افتادن و شروع به صحبت کردنشان یا وقت‌هایی که چهارتایی در رورونک بودند، از صحنه‌های زیبا و جالبی است که هرگز فراموش نمی‌کنم اما گاهی که چهارتایی با هم گریه می‌کنند و هر کار می‌کنم ساکت نمی‌شوند، من هم گریه‌ام می‌گیرد. همچنین وقتی همه با هم مریض می‌شوند یا تب می‌کنند، واقعا خسته کننده است. یکبار ناشکری کردم و گفتم «خدا یا چه کار کنم؟ خسته شده‌ام». همان شب خواب دیدم در مکانی پر از نوزاد هستم اما برخی‌ها سرشان حیوان و بدنشان انسان است. علت را پرسیدم، گفتند «چون والدینشان ناشکری کرده‌اند، این طور شده‌اند». بعد وارد سبزه‌زاری زیبا با جوی‌های آب زلال و گوارا شدم که هرگز به آن زیبایی ندیده بودم و متوجه شدم که اگر ناشکری نکنم و راضی به رضای خدا باشم، عاقبت خوبی در انتظارم است. از سوی دیگر، چهارقلوها پنج‌ماهه بودند که حضور نمایندگان بیت رهبری باعث دلگرمی‌مان شد.

شیرین‌ترین لحظه زندگی مادر خانواده، خبر سالم بودن بچه‌ها بوده است؛ چراکه از اطرافیان زیاد شنیده بود که چندقلوها همه سالم یا زنده به دنیا نمی‌آیند. او نذر کرده بود اگر همه سالم باشند، در امامزاده یحیی بن زید میامی یک گوسفند قربانی کند. تلخ‌ترین لحظه زندگی‌اش هم مربوط می‌شود به غیبت یکی از بچه‌ها از زیر دستگاه تنفس در بیمارستان که تصور کرده بلایی سرش آمده اما معلوم شده چون حالش مساعد شده او را از دستگاه برداشته‌اند.

زنگ خانه را که می‌زنم، چند صدای کودکانه با هم می‌پرسند «بابا کیه؟». کلید چند دور می‌چرخد تا قفلی که از ترس خروج بچه‌ها زده شده است، باز شود. چهارقلوها یکی یکی سلام می‌کنند. اسمشان رامی پرسم و همین که لب‌تاپ را روشن می‌کنم، آرام می‌نشینند و مشتاقانه به صفحه آن زل می‌زنند. گویا بناست برایشان حرف بزنم یا چیزی نشان دهد. با اینکه به طور معمول انتظار دارم خانه را روی سرشان بگذارند، با شروع صحبت من با پدر و مادرشان، یا کنارشان می‌نشینند یا آرام با هم بازی می‌کنند. عصمت عبیری، با اینکه هنوز چهار سال تا چهل سالگی فاصله دارد، مادر دوفرنزدختر ۱۸ و ۱۹ ساله و دو دختر و دو پسر چهارقلو است. تادیلیم درس خوانده اما از پنجم دبستان نشان کرده نوه عموی پدرش بوده است و پس از یک سال دوران عقد، سال ۷۵ زندگی مشترکشان را در شمال کشور آغاز کرده‌اند. پس از حدود دودو دهه زندگی مشترک، ۲۸ آبان ۹۳ یک روز به یادماندنی برای این خانواده رقم می‌خورد؛ روزی که چهار فرشته به نام‌های محمدمهدی، محمدحسین، غزاله و رضوانه یک‌باره میهمان جمع چهارنفره خانواده می‌شوند و با خود فراز و فرودهای بسیاری به همراه می‌آورند.

بچه‌ها را اسقط کنید یا به بی‌فرزندها بدهید

مادر چهارقلوها می‌گوید: به تأکید خانواده‌ها دوست داشتیم یک فرزند پسر هم داشته باشیم و باتوجه به نبود سابقه چندقلو در خانواده، اصلا تصورش را هم نمی‌کردیم که صاحب چهارقلو شویم؛ بنابراین از سه‌ماهگی بارداری که فهمیدیم چهارقلو هستند، هم خیلی خوش حال شدیم و هم متعجب. خیلی از پزشکان می‌گفتند بزرگ کردن چهار فرزند به صورت هم‌زمان خیلی سخت است و پیشنهاد می‌دادند دو تایشان را سقط کنید؛ ولی موافقت نکردیم هم به دلیل اینکه مرتکب گناه می‌شدیم و هم اینکه همه سالم بودند و دلیلی وجود نداشت که یک جنین سالم را از بین ببریم. در بیمارستان هم حتی خود خانم دکتر می‌گفت «من با حقوق چندده میلیونی ماهانه زندگی‌ام مختل می‌شد اگر چهارقلو می‌آوردم؛



زهر اش ریختی سبزی بر خنجر زنده را مسواوی با هزینم می‌دانند و معتقدند برای داشتن بیش از یک یا دوفرنزد باید درآمد بالا یا سرمایه و شرایط خاصی داشت؛ در مقابل، عده‌ای دیگر از پدر و مادرها به وعده الهی مبنی بر تأمین روزی خود و خانواده‌شان اعتقاد راسخ دارند و مانند آقای شیخی با داشتن شش فرزند که چهار تایشان ۴قلو هستند، شب‌ها حتی وقتی یک ریال پول برای فردا در جیبشان نیست، سر را آسوده به زمین می‌گذارند؛ چراکه تلاش خود را برای کسب روزی کرده‌اند و به وعده خدا هم یقین دارند. در آستانه سه‌سالگی چهارقلوها، سری به این خانواده پر مشغله اما پائناشاط زدیم تا از چند و چون زندگی با چندقلوها بیشتر بدانیم.



ساعتی با خانواده چهارقلوهای محله پنجتن

فرشته‌ها با هم آمدند